وخارج بالكبرياء والعظمة من جميع تصرف الحالات

الف) استقرار، معنای کبریاء و عظمت در مقابل تصرف حالات و زوال

«وخارج بالكبرياء والعظمة من جميع تصرف الحالات»[1]. این جمله بر وزان جملات قبلی است و لذا من عرض کردم اگر «بما ابتدع» مثل «من جمیع» متعلق به «ممتنع» باشد، از حیث سیاق اظهر است. توضیح این را عرض کردم. لذا با آن سیاق عبارت روشن است. خداوند متعال خارج است، از چه خارج است؟ «من جمیع تصرف الحالات»؛ از اینکه حالات متغیرة بر او طاری و عارض شود، خارج است. سبب خروج او چیست؟، «بالکبریاء و العظمة»؛ چون خدای متعال کبریا و عظمت دارد، پس تصرف حالات و تغیر حالات بر او طاری نمی‌شود. چرا؟؛ تناسب حکم و موضوع خودش می‌گوید: القضایا قیاساتها معها. در لغت کلمه‌ی «حال» به‌معنای «زال» است. می‌گوییم: حالش این است، یعنی می‌گذرد و تمام می‌شود. «احوال» یعنی چیزهایی که آمد و رفت. «تصرف الحالات»؛ حالات تغیری می‌کنند و زوال پیدا می‌کنند. خُب، زوال به چه معنا است؟ زوال یعنی عجز. یعنی عدم قدرت بر بقاء. یعنی کوچکی. چیزی که زائل می‌شود، کوچک است. از نظر وجودی قلیل الوزن است و صغیر است. چرا؟؛ چون اگر از حیث وجودی ثقیل بود و وزن وجودی داشت که از بین نمی رفت. زال، حال؛ حالی که تمام شد و رفت، تمام شد.

پس در تصرف حالات، حال کاشف از صغر است. کاشف از کم وزنی است. کاشف از بی‌اهمیتی است. خدای متعال صاحب کبریاء است. کبریاء با صغر، با کوچکی مناسبت ندارد. خدای متعال صاحب عظمت است. عظموت، تازه ظهوری از عظمت او است. خُب، اگر به این صورت است، اینچنین ذاتی که عظمت برای او است، حالی که در آن زوال کوبیده شده است، خلاف عظمت [است] و صغر و حقارت است و زائل می‌شود. زوال، بالاترین حقارت است. خدایی که عظمت را دارد، محال است بر او حالی طاری شود. یعنی از حالی زائل شود. پس چیزهایی که زوال پذیر است، در او راه ندارد. چرا؟؛ چون او کبریاء و عظمت دارد که منافات با صغر و حقارت دارد و زوال هم با حقارت و صغر، جوش خورده است.

چیزی که من از عبارت حضرت علیه السلام فهمیدم، این است. به تناسب حکم و موضوع، بسیار زیبا بیان شده است. کبریا و عظمت، عدم زوال می‌آورد. ثبات می‌آورد. استقرار می‌آورد. چرا؟؛ چون غیر مستقر، ذلیل است. غیر مستقر، ضعیف و صغیر است. او که کبریا و عظمت دارد، لازمه‌اش ثبات و استقرار است. پس تصرف حالات در او نخواهد بود.

شاگرد: خود مفهوم زمان، واقعا حقیر است؟ زمان یعنی تدریج و نه آن زوال دائمی. در ذهن ما این است که خود زمان و بعد از آن، امور زمانمند، چرا حقارت دارد؟

استاد: اگر به زمان، استمرار سیالش را ضمیمه نکنید، چیز خیلی موجهی است؟! خیر. استمرار، ثبات است یا زوال است؟ استمرار خودش ثبات است. یعنی زمانی هم که زوال در ذات او است، اگر بخواهد شرافت پیدا بکند، تا زمانیکه استمرار را به آن ضمیمه نکنیم، شرافت پیدا نمیکند و لذا آن ذاتی که اساس ذاتش با کبریاء و عظمت جوش خورده است، لازمهی ذاتش استقرار و ثبات و دوام و عدم حالات است؛ عدم تصرف حالات، لازمهی آن است. از حالی به حالی رفتن، او را از کبریای خارج میکند. این یک معنا.

شاگرد ۲: این با تعبیر «و بعظمتک التّی ملأت کل شیء» چطور جمع میشود؟

استاد: الآن میخواهم احتمال دیگری را هم بگویم که به این مربوط میشود.

ب) احاطه، معنای کبریای و عظمت

این یک وجهی بود که با تناسب حکم و موضوع خیلی روشن بود. یک وجه دیگر به همین هم مربوط میشود. «خارج من تصرف الحالات بالعظمة و الکبریاء»؛ مقصود از عظمت و کبریاء، در اینجا چیست؟ مقصود از عظمت، یعنی برتر بودن ذات او از همهی زمانها و مکانها. میگویند موطن سرمد. خدای متعال بالکبریاء و العظمة است. کبریای ذات او چیست؟ اینکه محصور در هیچ زمان و مکانی نیست. محیط بر همهی زمانها است. محیط بر همهی مکانها است. خُب، وقتی محیط بر همهی زمانها و مکانها است، محال است بر محیط، حالات طاری شود. چرا؟؛ چون لازمهی لاینفک حال این است که زمانی بیایی و زمان دیگری برود. ذاتی که بر همهی زمانها محیط است، تفکیکی زمانی نمیشود در آن بیایی. این خیلی روشن است و لذا «کبریاء» یعنی احاطه. کبریاء نه یعنی استقرار و دوام. بیان اول، استقرار و دوام بود. بیان دوم این است که کبریاء و عظمت، بر جمیع ما سوی اللّه، احاطه میآورد؛ بر جمیع زمانها و بر جمیع مکانها. احاطه که میآورد، به این احاطه «خارجٌ عن تصرف الحالات». چون حالات حتماً باید در مکان و زمانی باشد؛ از مکانی دون مکانی، از زمانی دون زمانی باشد. در محیط، تصرف حالات محال است.

حال که اینطور شد، «ملأت» درست میشود. عظمت برای تو چه میآورد؟، احاطه میآورد. احاطهی تو «ملأت ارکان کل شیء» میآورد. هر چیزی در هر زمانی و در هر مکانی از آن عظمتی که برای تو احاطه میآورد، پر شده است. بنابراین هیچ منافاتی با آن ندارد.

شاگرد: این از باب مثال است و خصوصیت ندارد و الا سایر صفات الهی هم میتواند منافی با تصرف باشد؟

استاد: خیر؛ آنچه که رمز اصلی است، این است که «تصرف الحالات» چیست؟ حال از بین میرود. برای از بین رفتن حال، ما چه میخواهیم؟؛ استقرار و دوام میخواهیم؛ ثبات میخواهیم. ثابت مطلق. ثابت با تصرف حالات، تنافی دارد. خُب، ثابت چه چیزی میآورد؟ کبریاء و عظمت و ثبات را میآورد. چرا کبریاء و عظمت ثبات را میآورد؟ چون کبریاء و عظمت عزت است؛ وزن است. لذا ثبات را میآورد. این بیان اول بود. بیان دوم این بود که کبریاء و عظمت، احاطه میآورد. نه اینکه صرفاً استقرار و عزت و ثبات را بیاورد.

شاگرد: استقرار از حالات، منحصر در این دو صفت نیست. سایر صفات الهی هم میتوانند این تصرف حالات را نفی کنند.

استاد: یعنی مثلاً علم خدای متعال برای او استقرار بیاورد؟، در تناسب حکم و موضوع، علم، علم است. اما نمیگوییم علم خدای متعال برای او ثبات میآورد. این مالزمهی روشن و صریح را ندارد. به

خلاف اینکه می‌گوییم: عظمت. لذا حضرت علیه السلام این را فرمودند. عظمت مقابل حقارت است. سر و پای حال، عجز و ضعف و صغر است.

---

[1]. شیخ صدوق، التّوحيد، ج ۱، ص ۷۰.

بازبینی #1
ایجاد شده 23 ژوئیه 2024 16:10:20 توسط ... .
به روزرسانی شده 23 ژوئیه 2024 16:11:24 توسط ... .